**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010808**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما در مورد روایت سدیر صیرفی بحث‌های سندی کردیم بعد ما سدیر صیرفی را از باب، بعداً دیدم در مورد این روایت هم در مورد سندش، هم در مورد متنش در کلمات آقایان یک سری بحث‌هایی هست که مناسب هست آن بحث‌ها را طرح کنیم. و همچنین این بحثی که دوست عزیز ما مطرح کردند این بحثی هست که باید به آن بپردازیم، بحث خوبی است. اما بحث سندی که هست آقای هاشمی در ذیل این روایت سدیر صیرفی دارند که السند معتبرٌ لأن سدیر الصیرفی الاقوی ثبوت وثاقته بنقل بنی عمیر عنه بطریق صحیح. بعد آدرس دادند وسائل الشیعه، جلد ۵، صفحۀ ۴۶۶، باب ۱ من ابواب افعال الصلاة حدیث ۱۰.

خب من ابتدا یک نکته‌ای عرض بکنم این که ایشان تعبیر می‌کند بنقل ابن ابی عمیر عنه بطریق صحیح یک نقل دیگری از ابن ابی عمیر از سدیر صیرفی هست ایشان اشاره نکرده به خاطر این که آن نقل به طریق صحیح نبوده، آن نقل در امالی طوسی هست، صفحۀ ۴۰۶، رقم ۹۱۲، مجلس ۱۴، رقم شصتم مجلس. آن نقلش این است ابراهیم بن احمری عن محمد بن ابی عمیر عن سدیر صیرفی. حالا ابراهیم احمری را ایشان توثیق نمی‌کرده و بنابراین روایت را نپذیرفته. حالا طریق به ابراهیم احمری را تصحیح بکنیم یا نکنیم آن یک بحث‌های دیگری دارد چون در طریقش هم این ابراهیم احمری از کتاب ابراهیم احمری اخذ شده و قبل از او طریق به ابراهیم احمری ذکر شده، قرئ علی ابی قاسم علی بن شبل بن اسد الوکیل و حدثنا ظفر بن حمدون، مفصل‌تر است من بالتلخیص دارم نقل می‌کنم. قال حدثنا ابراهیم بن اسحاق النهاوندی الاحمری. حالا ابی القاسم علی بن شبل ثقه هستند، ثقه نیستند، ظفر بن حمدون ثقه هست، ثقه نیست، آن خیلی مهم نیست، ممکن است حالا شخصی طریق به کتب را خیلی لازم نداند، ولی عمده خود ابراهیم بن اسحاق هست که اثبات وثاقتش به حال مشکل است. حالا اگر ما توثیق بکنیم آقای هاشمی اینها توثیق نمی‌کردند. علی ای تقدیر عمده‌اش روایت دیگری هست که ایشان نقل کرده در وسائل آدرس داده، من حالا وسائل را آوردم، می‌خواهم یک کمی در موردش صحبت کنم. وسائل الشیعه، جلد ۵، صفحۀ ۴۶۶، روایت این هست، روایتی هست که از:

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْعِلَلِ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ جَمِيعاً عَنِ الصَّبَّاحِ الْمُزَنِيِّ و سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ مُؤْمِنِ الطَّاقِ وَ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ كُلِّهِمْ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام»

این به این شکل دارد. البته صباح المزنی را در مصدر می‌گوید صباح سدّی هست ولی حالا شاید همان مزنی درست باشد. اینجا این که می‌گویند بطریقٍ صحیح بنابراین که ما محمد بن عیسی را تصحیح بکنیم که همینجور هم هست. و ما محمد بن عیسی بن عبید را تصحیح هم می‌کنیم. اینجا یک مطلبی هست که آیا اینجا روایت محمد بن ابی عمیر دلیل بر وثاقت مروی عنه هست یا نیست؟ اوّلاً یک بحثی دارد که اصلاً اینجا روایت محمد بن ابی عمیر عن سدیر صیرفی درست هست یا غلط است؟ آن یک بحثی هست رفقا در کلاس راهنما مراجعه کنند، این بحث را و بعد آنجا در موردش صحبت می‌کنیم.

ولی بحث عمده‌تر یک نکتۀ دیگر است، حاج آقا در بحث مشایخ ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی که مرحوم آقای خویی یک سری موارد نقضی را ذکر کردند به قاعده‌ای که از عبارت عُدّۀ شیخ طوسی استفاده می‌شود یک نکته‌ای را دارند. خب در مورد ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی مرحوم شیخ طوسی در عُدّه فرموده که اینها لا یروون و لا یرسلون الا عن ثقه، مرحوم آقای خویی یک سری موارد نقضی را ذکر کردند و حاج آقا این موارد نقض را خیلی گسترش دادند، حدود نزدیک ۷۰ مورد نقض ذکر کردند و یکی یکی جواب دادند. یک سری جواب‌هایشان این نکته هست، بعضی موارد هست که یک نفری را ابن ابی عمیر ازش نقل کرده، مثلاً ابن ابی عمیر عن علی بن ابی حمزة و سماعة بن مهران مثلاً عن ابی عبد الله علیه السلام. مواردی که ابن ابی عمیر از دو نفر نقل کرده که یکی‌شان ثقه است، یکی‌شان ما می‌خواهیم با این قاعده، یکی‌اش را مثلاً وثاقتش ثابت نیست. این وثاقتش محل اشکال هست. حاج آقا این مطلب را می‌فرمودند که عبارت شیخ طوسی ناظر به این نیست که در جایی که ابن ابی عمیر از دو نفر نقل می‌کند حتماً باید هر دو نفرشان ثقه باشند. این عبارت ناظر به این هست که ابن ابی عمیر هر جایی که نقل می‌کند حتماً از یک ثقه‌ای نقل می‌کند. اما جایی که یک ثقه‌ای یک مطلبی را نقل کرده، علاوه بر آن ثقه یک شخص دیگر هم نقل کرده که آن شخص مثلاً ضعیف است یا مجهول الحال است، بگوییم آن را اصلاً نمی‌آورد، این عبارت ناظر به این جهت نیست. عبارت ناظر به این هست که هیچ وقت در نقل روایت اعتماد به نقل غیر ثقه نمی‌کند، حتماً باید یک نقل ثقه‌ای در کلامش باشد، چون در مقام بیان این هست که این آقا، ابن ابی عمیر اینجور نیست که مثل همۀ افراد دیگر باشد که از هر کسی روایت کند، نه ابن ابی عمیر اگر نقلی می‌کند حتماً باید در مروی عنه‌هایش ثقه باشد. ولی این که همۀ مروی، چند نفر نقل کند همۀ اینها ثقه باشند این از عبارت استفاده نمی‌شود و این مطلب درستی هم هست، و در نتیجه در جایی که چند نفر در مشایخ ابن ابی عمیر باشند فی الجمله استفاده می‌شود که در اینها ثقه‌ای وجود دارد. اما این که حتماً همه‌شان ثقه هستند این استفاده نمی‌شود. در این روایت ابن ابی عمیر و محمد بن سنان جمیعاً عن الصباح المزنی و سدیر الصیرفی و محمد بن عمان

«ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ جَمِيعاً عَنِ الصَّبَّاحِ الْمُزَنِيِّ و سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ مُؤْمِنِ الطَّاقِ وَ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ»

این محمد بن النعمان مومن الطاق و عمر بن اذینه اینها قطعاً ثقه‌اند، در وثاقت اینها بحثی نیست. این معنایش این نیست که آن دو نفر دیگر هم باید ثقه باشند. بنابراین از این عبارت وثاقت سدیر صیرفی استفاده نمی‌شود، ولو ما مبنای مشایخ ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی، وثاقت اینها را بپذیریم که می‌پذیریم. بنابراین از این راه نمی‌شود این مطلب را ثابت کرد. آقای هاشمی البته می‌گوید یک روایت‌های معتبری وجود دارد در وثاقت اینها، آقای خویی اشکالاتی کردند که در جلسات قبل من اشاره کردم که روایت‌های معتبر سندی که از جهت دلالت دال بر وثاقت سدیر صیرفی باشد نداریم، اشکالات آقای خویی وارد هم هست، دیگر وارد آن بحث‌هایش نمی‌شوم. عمده همان مطلبی بود که ما عرض کردیم که از طریق نقل عامه و توثیق عامه نسبت به سدیر صیرفی و ما سدیر صیرفی را توثیق کردیم. این بحث سندی.

اما بحث دلالی،

**شاگرد:** شما فرمودید کجا بحث کردند؟

**استاد:** در خود بحث همین مفصل بحث کردند. حالا نمی‌دانم در این مقاله‌ای که اخیراً هم چیز شد، اینها موارد نیامده. شمارۀ ۲یش می‌آید؟ بله. در این مقاله‌ای که در مجلۀ تا اجتهاد چاپ شده آن موارد نقضش ذکر نشده می‌فرمایند آقای صابری که در شمارۀ ۲یش می‌آید.

اصل بحثش در همان بحث ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی مفصل خب بحثش را ایشان کردند در رجالشان هست.

اما بحث دلالی این روایت. در بحث دلالی این روایت یک بحثی هست، در بحث یزکیه لسنة واحدة اینکه چرا، حالا من یک بار دیگر روایت سدیر صیرفی را بخوانم. آقای منتظری اینجا در مورد روایت سدیر صیرفی در مورد متنش ۴ احتمال ذکر کرده و بحث کرده، مناسب است این بحث را دنبال کنیم. روایت سدیر صیرفی این هست «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ كَانَ لَهُ مَالٌ فَانْطَلَقَ بِهِ فَدَفَنَهُ فِي مَوْضِعٍ فَلَمَّا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ ذَهَبَ لِيُخْرِجَهُ مِنْ مَوْضِعِهِ فَاحْتَفَرَ الْمَوْضِعَ الَّذِي ظَنَّ أَنَّ الْمَالَ فِيهِ مَدْفُونٌ فَلَمْ يُصِبْهُ فَمَكَثَ بَعْدَ ذَلِكَ ثَلَاثَ سِنِينَ ثُمَّ إِنَّهُ احْتَفَرَ الْمَوْضِعَ الَّذِي» الذی دارد باید نباشد «ثُمَّ إِنَّهُ احْتَفَرَ الْمَوْضِعَ مِنْ جَوَانِبِهِ كُلِّها فَوَقَعَ عَلَى الْمَالِ بِعَيْنِهِ كَيْفَ يُزَكِّيهِ قَالَ يُزَكِّيهِ لِسَنَةٍ وَاحِدَةٍ لِأَنَّهُ كَانَ غَائِباً عَنْهُ وَ إِنْ كَانَ احْتَبَسَهُ.»

آقای منتظری دارند و سند صحیح، فانه ممدوح و هو بفتح سین، یک قدری تعبیر «و السند صحيح إلّا بسدير فانه ممدوح» کأنّه می‌خواهند بگویند که این روایت حسنه هست. «و هو بفتح السين، و قوله: «يزكّيه لسنة واحدة»» حالا این عمده‌اش این مطلب هست، «و قوله: «يزكّيه لسنة واحدة» هل يحمل على الوجوب تعبّدا أو بلحاظ السنة الأولى حيث ان العلم بغيبة المال حصل بعد السنة الأولى أو يحمل على الاستحباب كما أفتى به كثير أو يحمل على الوجوب بعد تحقق الشرائط التي منها الحول بعد العثور على المال و قد ذكر ردّا لمن يفتي بعدم الوجوب ما دام المال غائبا فاذا عثر عليه يزكيه لجميع السنين الماضية كما أفتى به زفر و الشافعي في الجديد؟ وجوه.»

ایشان ۴ تا احتمال ذکر می‌کند، یک احتمال این هست که ما بگوییم که این یزکیه لسنةٍ واحدة وجوب تعبدی هست. آن را رد می‌کند «و الظاهر عدم الافتاء بالأول» حالا منهای بحث «عدم الافتاء بالأول» عمدۀ مطلب، مطلب دیگری هست که روایت‌های مکرری ما داریم که می‌گوید سنۀ واحده هم لازم نیست، باید در کل سال در اختیارش باشد. عمدۀ این معارض هست با روایت‌های بسیار زیاد. و بنابراین وجوب این نمی‌توانیم حمل به وجوب بشود. بعد احتمال دوم این هست که ما بگوییم که مفروض روایت این هست که بعد از این که سال گذشته آمده برای این که آن را خارجش کند از موضعش، بنابراین سال اوّل خب سال گذشته بوده، بنابراین زکات نسبت به آن سال اوّل می‌گوید واجب بوده.

بعد ایشان می‌گوید: «و يردّ الثاني بأن المانع من تعلق الزكاة الغيبة الواقعية لا العلم بها و المفروض حصولها في السنة الأولى أيضا»

می‌گوید آن چیزی که مانع از تعلق زکات هست این که واقعاً غائب باشد و آن سال اوّل هم ازش غائب بوده و اینها.

«و المفروض حصولها في السنة الأولى أيضا»

این مطلب درست است که غیبت واقعی مفروض کلام هست نه علم بها. ولی این که «و المفروض حصولها في السنة الأولى» از کجا مفروض چنین است؟ اینها آقا آن چیزی که هست بعد از حول آمده این بعد از حول گشته پیدا نکردنش، اما قبلاً می‌گشت پیدایش نمی‌کرد از کجا معلوم، شاید قبلاً می‌گشت پیدایش می‌کرد، چون فاصله شده بعداً حسش پایین‌تر آمده بنابراین یادش رفته. در این هیچ نخوابیده که اگر قبلاً می‌گشت پیدایش نمی‌کرد. نه، ممکن است قبلاً می‌گشت، بعد از آن زمانی که گشته بله آن را پیدایش نکرده.

شاگرد: قبلاً نیامده بعداً یادش آمد، می‌گوید کل آنجا را گشت تا بالأخره به آن

استاد: نه، خب حالا اگر آن محلش را دقیق‌تر، فرض کنید ممکن است در آن چیزی که هست فرض کنید آن زمانی که آمده گشته اگر زودتر می‌گشت حافظه‌اش قوی‌تر بود.

شاگرد: ۳ سال گذشته بوده دیگر

استاد: توش نخوابیده که مفروض این غیبت واقعیه وجود داشته باشد. این که ایشان این را فرض کرده غیبت واقعیه این. این احتمال کاملاً به جاست، ذاتاً. ولی عمدۀ قضیه نکتۀ دیگر است. نکتۀ دیگر این روایت خیلی مهم نیست حالا لسنةٍ واحدة این روایت را چجوری حمل کنیم. بحث لسنة واحدة روایت دیگر هم دارد. لسنة واحدة حالا فرض کنید این روایت را اینجوری حلش کردیم. روایت‌های دیگری که لسنة واحدة هست آنها را چی کار می‌کنید؟ این مجموعه، حالا این روایت را این معنا برایش ممکن است. آقای هاشمی به همین معنای دوم ایشان روایت را حمل کرده، ولی دلیل هم نیاورده چرا این معنای دوم است. به نظر می‌رسد این معنای دوم محتمل هست ولی متعین نیست. آقای هاشمی می‌گوید، با لعل تعبیرش الآن یادم رفته، محمولٌ، تعبیر. ولی فقط همین احتمال دوم را ذکر کرده اینجوری می‌گوید که این روایت اهمال کرده، در اثر اهمال نداده، و آن می‌گوییم زکاتش واجب بوده، نه این اهمال هم توش نخوابیده که می‌گوید اهمال کرده. ممکن است بلافاصله لما حال الحول آمده پیدایش نکرده، امثال اینها. ولی عمدۀ قضیه این است این که غیبت واقعیه داشته یا غیبت واقعیه نداشته اینش خیلی روشن نیست. بنابراین احتمال دارد که این مورد، موردی بود که غیبت واقعی داشته باشد. این که این احتمال دوم را بخواهیم به طور قاطع اثبات کنیم، یا به طور قاطع نفی کنیم هر دویش محل اشکال است. ولی نفسش محتمل هست. احتمال سوم که حمل بر استحباب هست خب این که معمولاً شیخ طوسی حمل کرده و آقایان دیگر هم این را پذیرفتند، احتمال چهارم را «أو يحمل على الوجوب بعد تحقق الشرائط التي منها الحول بعد العثور على المال»

ما این احتمال را عرض کرده بودیم و این را پذیرفته بودیم، اجازه بدهید یک قدری بیشتر توضیح بدهم تا ببینیم این جوابی که آقای منتظری در مورد این احتمال دادند چقدر درست است.

حالا اوّل یک نکته‌ای عرض کنم، «و قد ذكر ردّا لمن يفتي بعدم الوجوب ما دام المال غائبا فاذا عثر عليه يزكيه لجميع السنين الماضية كما أفتى به زفر و الشافعي في الجديد؟»

الآن زفر یادم رفته وفاتش، در خاطرتان هست چه سالی هست؟

شافعی هیچ ربطی به اما باقر ندارد، این روایت برای زمان امام باقر است. شافعی ولادتش ۱۵۰ متولد شده. سال‌ها بعد از امام باقر علیه السلام، ۱۱۴ وفاتشان است. زفر هم باید متأخر باشد. الآن دقیق تاریخ چیزش را یادم نیست زفر را. ولی به هر حال احتمال هم ذکر می‌کنیم باید یک کسی باشد که در زمان امام باقر علیه السلام همچین فتوایی داشته باشد. الآن من می‌دانم یک فتوایی در زمان امام باقر هست در این مورد یا نه. و منهنا یظهر این مطلبی که دوست ما گفتند که مالک قائل به این مطلب هست کافی نیست برای این مطلب. مالک در زمان امام باقر نبوده، به عنوان فقیه مطرح. مالک آن که مطرح هست در زمان امام صادق مطرح است، عمده‌اش در زمان امام کاظم است. مالک با شاگردهای ابو حنیفه عمدتاً همزمان هستند، از آن زمانی که. البته اواخر زمان امام کاظم، زمان منصور هم مالک مطرح بوده. آن موطع را به دستور منصور نوشته و آن زمان‌ها. ولی زمان امام باقر علیه السلام مالک اصلاً مطرح نبوده. ولی باید دید غیر مالک آیا کس دیگری هم این فتوا را داده، یا آن فتوا را نداده. آن نیازمند به دنبال کردن این مطلب هست که، البته ایشان نکتۀ دیگر را فرمودند. حالا من در مورد مطلب ایشان چون من مراجعه نکردم ببینم غیر مالک کس دیگری هم هست یا نیست، این مطلبی که دوست ما فرمودند این را من بعداً بحثش را تکمیل می‌کنم. آن نکته‌ای که در مورد این احتمال اخیر مطرح هست ما اینجوری عرض کردیم، گفتیم که دو تا شرط، حالا در مورد این احتمال اخیر آقای منتظری یک شاهدی ابتداءً ذکر کردند، اوّل شاهد ایشان را ذکر کنم. بعد توضیح ندادند در مورد این که این شاهد چجوری شاهد هست. ایشان می‌گویند که «أو يحمل على الوجوب بعد تحقق الشرائط التي منها الحول بعد العثور على المال» بعد ایشان می‌گوید «... و يشهد للأخير روايتا اسحاق بن عمار الآتيتان المصرّحتان بعدم الزكاة بعد قدوم الغائب حتى يحول الحول»

این که در روایت‌های، دو روایت اسحاق بن عمار که حالا بعد چون ایشان توضیح می‌دهند که اینها یک روایت هستند نه دو روایت «المصرّحتان بعدم الزكاة بعد قدوم الغائب حتى يحول الحول» حالا این چه ارتباطی دارد با این که مثلاً خب «المصرّحتان بعدم الزكاة بعد قدوم الغائب حتى يحول الحول إذ الفرق بين مال الغائب و المال المدفون بلا وجه.»

هیچ توضیح ندادند که این روایت اسحاق بن عمار چطور مثلاً نفی احتمال استحباب را می‌کند؟ چون شما می‌خواهید وجه چهارم را متعین بکنید. وجه سوم که آن روایت اسحاق بن عمار می‌گوید واجب نیست برای این که واجب بشود بعد حول حول واجب می‌شود، اما مستحب هم نیست؟ این چطور می‌خواهد این عبارت. ما به روایت اسحاق بن عمار تمسک کردیم ولی وجه دیگری داشت که حالا می‌خواهم توضیح بدهم که فکر می‌کنم احتمال می‌دهم آقای منتظری آن در ذهنش بوده اینجوری. چون عبارت، خیلی عبارت گنگی است که اصلاً روشن نیست که روایت اسحاق بن عمار چجوری دال بر وجه چهارم است؟ اوّلاً توضیحی بدهم بعد نحوۀ استدلال به روایت اسحاق بن عمار را هم عرض کنم. ما عرضمان این بود که روایت‌هایی که اثبات زکات، ما علاوه بر این که حالا یک نکته‌ای عرض بکنم، ما غیر از روایت سدیر صیرفی یک سری روایت‌های دیگری را هم ذکر کردیم که آن روایت‌ها گفته بودند که حتی یقع فی یدیک در روایت‌های دیگر داریم که مفهومش این بود که وقتی آن مال در دست شما قرار گرفت زکاتش واجب هست. بعضی روایت‌ها بود که روایتش را آوردیم. فقط روایت سدیر صیرفی نبود روایت دیگر را. ما می‌گفتیم که این روایت‌ها که می‌گویند وقتی مال به دستتان رسید زکات واجب می‌شود، وجوب حیثی دارد بیان می‌کند. می‌گوید از حیث غیبت وقتی غیبت تبدیل شد به حضور آن شرط مفقود از بین می‌رود. یعنی یکی از شرایط زکات حضور مال هست. حالا با توضیحاتی که بعداً در موردش می‌دهیم. این که مال غائب تا وقتی که غائب هست زکات ندارد، وقتی حاضر شد زکات واجب می‌شود. نه این که دیگر هیچ دیگر شرط ندارد. آن شرط مفقودی که حضور بوده که مفقود شده آن شرط موجود می‌شود. ما می‌خواهیم بگوییم زکّاه لسنة واحدة ناظر به این جهت هست که آن سال‌هایی که زکات مفقود بوده، نبوده آن سال‌ها اصلاً ناظر به این جهت هست که سال‌های قبلی که در اختیارش نبوده آن سال‌ها زکات ندارد. الآن زکّاه لسنةٍ واحدة ناظر به این جهت هست که از حالا کأنّه داخل در سال می‌شود. زکّاه لسنة احدة نفی زکات سال‌های قبلی را می‌خواهد بکند. اما این که الآن که واجب هست همین الآن واجب است؟ یا بالحول واجب است؟ آن را ناظر به این نیست. نسبت به این که زکّاه لسنةٍ واحدة الآن هست یا بعد از وحول حول آن سکوت دارد. روایت اسحاق بن عمار را برای این آوردیم که وقتی در روایت اسحاق بن عمار امام علیه السلام می‌فرمایند که تا وقتی که قاعده زکات ندارد. فاذا خرج، وقتی دستش رسید زکات واجب است. روایت اسحاق بن عمار، عبارت روایت اسحاق بن عمار را بخوانم.

سألته عن رجل ورث مالا، حالا هر دو تعبیرش را بخوانم، «عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الْوُلْدُ فَيَغِيبُ بَعْضُ وُلْدِهِ فَلَا يَدْرِي أَيْنَ هُوَ وَ مَاتَ الرَّجُلُ فَكَيْفَ يُصْنَعُ بِمِيرَاثِ الْغَائِبِ مِنْ أَبِيهِ قَالَ يُعْزَلُ حَتَّى يَجِي‌ءَ قُلْتُ فَعَلَى مَالِهِ زَكَاةٌ قَالَ لَا حَتَّى يَجِي‌ءَ» حتی یجیء ممکن است شخص تصور کند که مفهوم دارد، وقتی آورد زکاتش واجب است. ولی این روایت ما عرض می‌کردیم ازش استفاده می‌شود که به مجرد آمدن ازش استفاده نمی‌شود همان لحظه زکات واجب است. روی همین جهت سائل سؤال می‌کند حالا این که آمد همین به محض آمدن زکات واجب است، یا با گذشت سال واجب است؟

«لَا حَتَّى يَجِي‌ءَ قُلْتُ فَإِذَا هُوَ جَاءَ أَ يُزَكِّيهِ- قَالَ لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فِي يَدِهِ.» آن روایتی که، روایت به خصوص حالا روایت‌های دیگری که تصریح می‌کند که یعنی مفهومش این هست که حتی یقع فی یده با وقوع مال در دست مالک زکات واجب می‌شود ما می‌خواهیم بگوییم این در مقام بیان این حیث نیست که الآن واجب است یا بعد از حول حول. ما می‌گفتیم روایت‌های زکّاه لسنة واحدة را هم می‌شود شبیه همین معنا کرد. ناظر به این است که زکات یک ساله واجب است. اما حالا زکات یک ساله کی؟ همین به محض وقوع؟ یا بعد از حول حول؟ آن ناظر به این جهتش نیست. بنابراین ما به این روایت اسحاق بن عمار استدلال می‌کردیم برای این که مهمله است، این روایت زکاه لسنة واحد. از این جهتی که آیا همین الآن باید بدهد؟ یا در بعد از حول حول. خب اگر نکته‌ای که دوست ما اشاره کردند که آنجا یک فتوایی از عامه هست که گفتند به محض این که به دستش رسید همان موقع باید بدهد. اگر این فتوا زمان امام باقر علیه السلام به عنوان یک فتوای مطرح، مطرح باشد، خب ممکن است ما بگوییم که زکاه لسنة واحدة ناظر به این خواهد بود که همان لحظه باید زکات بدهد. حالا این نکته‌اش را که آیا از جهت فتوای عامه اینجا می‌تواند تعیین کنندۀ مفاد این روایت باشد یا مفاد این روایت نباشد اجازه بدهید من چیزهای عامه را ببینم. آن چیزی که هست در، چون که نقل کردند از مالک بود. مالک زمان امام باقر را نمی‌تواند توجیه کند. بله، زمان امام صادق و اینها را ممکن است بگوییم توجیه کند چون مالک در زمان امام صادق علیه السلام فقیه مطرحی بوده، به خصوص مالک فقیه مدینه بوده که امام صادق علیه السلام در مدینه ساکن بودند. بنابراین فتوای مالک مطرح هست.

شاگرد: روایت سدیر را می‌شود حمل کرد به آن قسم دو همان که به قول معروف گفتند سال اوّل نمی‌دانسته و غیبت واقعی و اینها؟

استاد: نه حالا روایت، حالا. حالا اجازه بدهید این بحث را ما بعداً بیشتر من بحث را تکمیل کنم، یک مقدار اقوال عامه را ببینیم که آیا با توجه به اقوال عامه اینجا روایت را لسنة واحدة را باید چه کار کرد؟ نکاتی دارد که آن نکته را من بعداً در موردش عرض می‌کنم. حالا من یک بحثی اینجا در کلام مرحوم آقای خویی هست و کلام مرحوم آقای حکیم هست، این بحث را ملاحظه بفرمایید فردا این بحث کلام مرحوم آقای حکیم را دنبال می‌کنیم. آقای حکیم اینجا در تمکن از تصرّف دو تا اشکال مطرح کردند و در مقام پاسخ برآمدند، مرحوم آقای خویی به گونۀ دیگری بحث را دنبال کردند که این اشکالات مطرح نباشد و این کلام، این دو تا اشکال من اصل اشکال را طرح می‌کنم ولی بحث تفصیلی‌اش باشد فردا و توضیح تفصیلی‌اش. یک اشکال این است که مراد از تمام تمکن چی است؟ تمکن از جمیع تصرفات یا بعضی از تصرفات. و هر یک از اینها مشکل دارد. نکتۀ دوم این که روایاتی که به عنوان تمکن از تصرف ما نداریم، روایت موارد خاصه است و از این موارد خاصه چجوری عنوان عامه تمکن از تصرف را شما استخراج کردید و اینها مشکلاتی دارد که حالا این مشکلات را ملاحظه بفرمایید و ما در موردش جلسۀ آینده صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان